



دیگر چه خبر در میان ده فیلم انتخابی من و بسیاری از منتقدان دیگر قرار دارد چرا که به تماشاگرش دروغ نمی‌گوید. ظاهری روشنفکر نمایانه و غلط انداز ندارد اما می‌توان روح سینما را که توسط فیلمنامه‌نویس و کارگردان و دیگر عوامل سازنده فیلم در آن دمیده شده است حس کرد. اینکه تماشاگران این فیلم در بسیاری از لحظات طاق از کف می‌دهند و برای شخصیت‌های فیلم ابراز احساسات می‌کنند، غمگین و افسرده نمی‌شوم. نگران بالا و پایین رفتن منحن سلیقه تماشاگر هم نیستم چرا که تکلیف این فیلمها با تماشاگر روشن است. حرفشان را ساده و سرراست می‌زنند. ساده و روان و نه پیش‌پاافتاده حرف زدن هم، همه می‌دانیم که کار ساده‌ای نیست. هنری است که همه از آن برخوردار نیستند. باز هم لازم است حساب فیلم و یا فیلمهایی را که از بد حادثه پرفروش شده‌اند، جدا کنم. پرفروش بودن هر فیلم، دلیل خوب و واجد شرایط بودن آن نیست. سینمای ایران، سینمایی است که در کنار آثار متفاوت‌تر، به دیگه‌جه خبرا احتیاج دارد تا بتواند به زندگی‌اش ادامه دهد. زندگی سینما هم ادامه خواهد داشت اگر در حرفها و نوشته‌هایمان، قدری بیشتر منصف باشیم. یک بار هم بیاییم و کنار دست فیلساز بایستیم و از آنجا به سینما بیندیشیم. خوب است که همیشه چند پله از فیلساز جلوتر باشیم، خوب است که بجا و به اندازه، ایده‌آل‌نگر هم باشیم. اما وقتی نوبت قضاوت فرا می‌رسد، بهتر است قدری هم از صداقت‌مان مایه بگذاریم. قدری هم به دور و برمان نگاه کنیم. شاید به بعضیها حق بدهیم و از برخی ضعفها درگذریم. به احترام تمامی کسانی که صداقت را رواج می‌دهند، کلاه از سر برمی‌دارم.

□ جهان‌بخش نورایی: مسافران

ای صبا! نکتهی از خاک ره یار یار!
ببر اندوه دل و مزده دلداریار!
نکته‌ای روح‌فزای از دهن یار بگری!
نامه‌ای خوش‌خبر از عالم اسرار یار!
روزگاری است که دل، چهره مقصود ندید
ساقیا، آن قلدح آینه کردار یار!
چون قرار است کم حرف بزیم با چند بیت از



حافظ شروع کردم که تصور می‌کنم چکیده تمام آرزوها و نکته‌های باریکی است که در فیلم مسافران با استادی و زیبایی گفته شده. نکته‌های روح‌افزا از دهان یار. البته مجال تفسیر و تأویل فیلم در اینجا نیست و من در جای دیگر حرفهایم را در این باره زده‌ام. سعی می‌کنم خیلی کوتاه، فقط احساسی را که این فیلم در من بوجود آورده و امیدوارم تجربه مشترک خیلیهای دیگر باشد، برای شما بازگو کنم.

مسافران فیلمی امیدانگیز است، و من آن را همراه زندگی و دیگر هیچ آقای تیارستمی سرآغاز یک جریان فکری و ذوقی تازه در سینمای ایران می‌دانم که با روحیه دل‌مردگی و تن دادن به یاس و ظلمت و غفلت در می‌افتد، بی‌اینکه در این راه تسلیم شادبهای اوزان و خوشبینی‌های ساده‌لوحانه بشوند. هر دوی این فیلمها تپش زندگی را حتی در قعر گور شنیده‌اند و سعی دارند ضربان وقته‌ناپذیر آن را به ما منتقل کنند. البته سبک و سیاق کار آقای بیضایی در مسافران شاید برای عده‌ای، درک فوری فیلم و لذت بردن از آن را مشکل کند. به آنها حق می‌دهم. اما فکر می‌کنم از آنجا که این شیوه بیانی لازمه و جزو جدایی‌ناپذیر فیلم است، احتیاج به مقدار بیشتری حوصله و دقت برای شناخت معانی چند لایه آن هست. که امیدوارم منتقدان ما با تجزیه و تحلیل بیشتر و موشکافانه‌تر فیلم، این کمک را به تماشاگران ما بکنند. به هر حال، من مسافران‌را ستایش می‌کنم، برای اینکه امید و ایستادگی را به شیواترین و عمیق‌ترین وجه ستایش می‌کنم، برای اینکه اندوه را از دل می‌برد. «بپسر اندوه دل و مزده دلداریار! واقعاً اگر این امید، این دلنهادگی به افقها و فردهای روشن نبود، بشر چطور می‌توانست این همه سختی و هجران و مصیبت‌های طبیعی و تاریخی را تحمل کند؟

یاری که در این فیلم از جهان مردگان به طرف ما برمی‌گردند تا «قدح آینه کردار» حافظ را به ما بپازند که روزگار و تاریخ خود و نیروی لایزال حیات را در آن بینیم، در واقع همان امیدهای از کف شده‌ای هستند که گاه و بیگاه، سال به سال و قرن به قرن، از مدفن خود سر بلند می‌کنند تا به ما هشدار بدهند که شور و هنر زندگی کردن را وانگذاریم. که سرانجام به روزی نزدیک شویم که رویحای ما رنگ واقعیت بگیرد و روشنایی و یگانگی و یکدلی را، چون پایان فیلم



ملک منصور اقصی

مسافران، در خالص‌ترین شکل تجربه کنیم. روزی ما دوباره کیوت‌هایمان را پیدا خواهیم کرد و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت روزی که کمترین سرو، بوسه است و هر انسان برای هر انسان برادری است

□ ملک منصور اقصی:

ناصرالدین شاه آکتور سینما

- اینکه ناصرالدین شاه آکتور سینما تاریخ سینمای ایران را می‌خواهد بازگو کند،
- اینکه با تکیه بر حساسترین نقاط این سینما هویت سینمای ایران، خوب و بد - هر آنچه بوده و هست - را پیش چشم می‌گذارد،
- اینکه سعی دارد بگوید که کار فیلساز / هنرمند همیشه چه پرفشفت بوده و هست،
- اینکه بالاخره سینماگراف آدم می‌سازد یا نه،
- اینکه استعاره‌های فیلم گاه زیادی رو و ابتدایی است،
- اینکه....

البته همه می‌تواند درست باشد و محل تأمل. اما، به نظرم آنچه که مهمترین خاصیت و ارزش کار است، تخیلی است که پشت همه چیز قرار گرفته. تخیلی عجیب، هنرمندانه و رها که با قدرت در فیلم متحقق می‌شود.

تخیل و واقعیت درهم می‌زود، زمان و مکان شکسته می‌شوند و شوخی و جدی جای هم را می‌گیرند. همه چیز به شوخی گرفته می‌شود، و فیلساز با شجاعت حتی خود را به شوخی می‌گیرد. شاید در آثاری، این گونه به شوخی گرفتن‌ها را به یاد آوریم اما حداقل در آنها هنرمند خود را جدی گرفته. اینجا اما فیلساز خود را نیز به شوخی می‌گیرد و اصلاً مرز شوخی و جدی ناپیدا می‌شود، با قدرت و استادی. از خودم می‌پرسم اگر آنچه در ادبیات، «رنالیسم جادویی» می‌خوانندش و یا آنچه «جریان سیال ذهن» گفته می‌شود قرار باشد به زبان سینما ترجمه شود، چیزی چون ناصرالدین شاه آکتور سینما نخواهد شد؟